

است. یعنی یک قضیه یا فی نفسه صادق است یا نیست. صادق بودن ربط و نسبتی یا فاعلی شناسا ندارد. از زمانیکه شکاف میان عین و ذهن طرح شد و قوت گرفت، به صدق بیشتر به عنوان شرطی غیر قابل دسترسی نگریسته می‌شود. یعنی اولاً این شرط کانونی جای خود را به شرط دیگری داده است که بیشتر قابل آزمون و سنجش است و ثانیاً دیوار سترگ میان علم و جهل فروریخته است و اگر گذشتگان به دلیل اهمیت کانونی صدق در معرفت، معرفت قطعی و یقینی را می‌طلبیدند، معاصران ما درباره معرفت رویکردهای نسبی‌گرایانه‌تری را اتخاذ کرده‌اند.

آیا باور صادق همان علم است؟ عموم معرفت‌شناسان باور صادق را که همان حدس صحیح است علم نمی‌دانند و معتقدند که شخص باید دلیل و مدرکی هم برای آنکه باور او صادق است داشته باشد، چرا که اگر کسی تنها با حدس به باوری صادق برسد بسیار هم ممکن است با این روش به باورهای کاذب برسد و این نمی‌تواند برای معرفت شرط قابل قبولی باشد. باور ما باید صادق باشد و ما حق هم داشته باشیم که آن را صادق بپذیریم. پس معرفت، باور صادقی است که ما برای صادق دانستن آن توجیهی (دلیل و مدرک و قرینهای) هم داریم.

اگر بیاد آوریم که صدق شرطی غیر قابل دسترسی است به اهمیت توجیه بیشتر پی‌می‌بریم. در واقع این موجه بودن یک باور است که احتمال صادق بودن آن را بوجود می‌آورد پس در واقع علم باور موجهی است که به اعتبار توجیهش، احتمال صدقتش می‌رود. توجیه امری ذهنی (Subjective) و وابسته به فاعل شناسا است. اچ. آیر از مشهورترین فلاسفه قرن بیستم در مقاله «معرفت حق اطمینان داشتن»، به تبیین شروط معرفت پرداخته است. در نظر آیر معرفت، باور صادقی است که ما حق داریم درباب صادق بودن آن، اطمینان داشته باشیم، بر این مقاله آیر و این تعریف از معرفت انتقاداتی هم وارد شده است. از مشهورترین و بحث‌انگیزترین این انتقادات، مقاله مشهور ادوموند گتیه است با عنوان «آیا معرفت باور صادق موجه است؟». گتیه در این مقاله مثالهای نقضی براین تعریف وارد کرده است (این مقاله توسط شاپور اعتماد به فارسی برگردانده شده است؛ رک مجله ارغنون ۷-۸ و کتاب تاریخ معرفت‌شناسی)

### ۳- بساختار توجیه

بسیاری از مباحث معرفت‌شناسی معاصر بر محور توجیه شکل گرفته است؛ ماهیت توجیه، قلمرو و محدوده توجیه، ساختار توجیه و... درون‌گرایی و بیرون‌گرایی،

۱- آیا به هیچ امری می‌توان علم پیدا کرد؟ «علم چیست و با حدس و ظن چه تفاوتی دارد؟ چگونه می‌توانیم پی‌بریم که به امری علم یافته‌ایم؟ قلمرو دانش و معرفت ما تا کجا است؟ آیا همه معرفت‌های ما در یک سطح هستند یا میان آنها تفاوت وجود دارد؟ منابع شناخت چه هستند و ساختار معرفت ما چگونه است؟

این پرسشها و سوالات بسیار دیگر، حوزه‌ای را در فلسفه به نام «معرفت‌شناسی» تشکیل می‌دهند. حوزه‌ای که به نظر می‌رسد تقدیمی منطقی بر سایر شعب فلسفه داشته باشد؛ چرا که اگر کسی ادعا نماید که «الف» را می‌داند، پیشاپیش مفروضاتی درباره معنا و شرایط لازم برای «دانستن» داشته است. مفروضاتی که کاملاً برجسته و شیوه تأمل فلسفی تأثیر گذارند. به همین جهت همه قدمت پرسشهای معرفت‌شناختی با تاریخ فلسفه پهلو می‌زند. اگر چه در سه، چهار قرن اخیر، به خصوص بعد از انقلاب کانت در فلسفه، معرفت‌شناسی در کانون تأملات فلسفی جای گرفته است. معرفت‌شناسی در قرن ما هم، رشد و گسترش بسیار یافته است.

در این نوشتار (و مقالات گرد آمده) به بعضی از مسایل معرفت‌شناسی معاصر پرداخته‌ایم.

### ۲- معرفت چیست؟

فرض کنید در اتاقی نشست‌اید و مشغول مطالعه‌اید. کسی در می‌زند. شما حدس می‌زنید که دوستان، علی، در پشت در است و از قضا حدستان درست در می‌آید. حال آیا شما به بودن علی در پشت در «علم» داشته‌اید یا تنها حدس صائب زده‌اید. به نظر می‌رسد که بیشتر ما حدس صائب (باور صادق) را علم نمی‌دانیم. بیشتر معرفت‌شناسان نیز از زمان افلاطون تاکنون بر تعریفی از معرفت توافق کرده‌اند که برطبق آن معرفت، «باور صادق موجه» است.

«باور» وضعیتی روانشناختی است و تمایل ذهنی و روانی ماست به الف یا غیر الف. باور داشتن مساوی علم داشتن نیست چرا که بسیاری از باورهای ما کاذبند و ما هیچ باور کاذبی را علم نمی‌خوانیم. پس علم باور صادق است؛ اما صدق یعنی چه: صدق را عموماً به مطابقت با واقع تعریف می‌کنند اما تعریفهای دیگری هم از آن موجود است مانند صدق پراگماتیکی (موفق و کارا در مقام عمل) و صدقی انتسجامی (منسجم با کل نظام قضایا) و... صدق را اصلی‌ترین شرط معرفت و قارق علم و جهل دانسته‌اند؛ اما باید متذکر شد که صدق یک صفت عینی (objective)

# نظری ا

امیر مازیار

# معرفت

دو نظریه عمده درباره توجیه‌اند که به ماهیت و ساختار توجیه ارتباط می‌یابند. نظریه‌های توجیه درون‌گرا در توجیه، به باورهای اشخاص و نظم و انتظامشان توجه دارند اما نظریه‌های توجیه برون‌گرا، بیشتر بر فرایندهای علی تشکیل معرفت نظر دارند نظریات توجیه درون‌گرا بر دو قسم‌اند: میناگروی و انسجام‌گروی. بنا بر هر کدام از این نظرات، ساختار معرفت و توجیه، اشکال مختلفی می‌یابد. مقاله "نظریه‌های توجیه" مقاله‌ای آموزشی و مقدماتی در معرفی نظریه‌های توجیه است که از کتاب "فلسفه" ویراسته "گریلینگ" - که کتابی درسی است - برگزیده شده است.

#### ۴- پیشینی و پیشینی

می‌توان دو نوع معرفت را از هم بازشناخت. معرفت پسینی و معرفت پیشینی، معرفت‌های پسینی آنهایی هستند که حاصل تجربه‌اند و موخر بر آن. معرفت‌های پیشینی از طریق تجربه به دست نمی‌آیند یا توجیه‌شان مبتنی بر تجربه نیست. معرفت پیشینی همواره برای تجربه‌گرایان، مشکل و معضلی بوده است. عقل‌گرایان، معرفت پیشینی را حاصل دیدار عقل و یا شهود ذوات عقلانی و نظایر آن می‌دانند اما تجربه‌گرایان منکر چنین معرفت‌هایی‌اند کانت که به نوعی می‌خواست به نزاع میان تجربه‌گرایان و عقل‌گرایان خاتمه دهد بخش مهمی از پژوهش عظیم فلسفی‌اش را مصروف حل مشکل معرفت پیشینی کرد او دو اصطلاح دیگر هم وارد حوزه معرفت‌شناسی (و منطق) کرد: تحلیلی و تألیفی. در گزاره‌های تحلیلی محتوای محمول مندرج در موضوع است و از این رو با تحلیل موضوع می‌توان به آن رسید اما گزاره‌های تألیفی اینگونه نیستند و محتوای محمول چیزی افزون بر اطلاعات مندرج در موضوع است تجربه‌گرایان پس از کانت از این تقسیم‌بندی استفاده کردند و ادعا نمودند تنها دو نوع معرفت داریم: تحلیلی پیشینی و تألیفی پسینی. کسانی مانند پیوتریوسم‌های منطقی حتی علوم مانند ریاضیات و منطق را هم تماماً تحلیلی پیشینی دانستند. گزاره‌های تحلیلی چیزی بر معرفت ما نمی‌افزایند و حاصل قراردادهای زبانی‌اند و از این رو به روش تجربی هم به دست نمی‌آیند بلکه پیشینی‌اند اما عقل‌گرایان همواره بر این باور بوده‌اند که نوع دیگری از معرفت هم امکان‌پذیر است: «تألیفی پیشینی» کانت هم در این مساله با عقل‌گرایان همراه است؛ اگر چه او برخلاف عقل‌گرایان سنتی این معرفت را محدود به جهان پدیداری می‌دانست. جان هاسپرس در مقاله «کانت و تألیفی پیشینی» که از کتاب «درآمدی بر تحلیل فلسفی» انتخاب شده است به زبانی ساده و بی‌پایانی

انتقادی، به تبیین نظر کانت در این باب پرداخته است.

#### ۵- مساله ملاک

دو موضوع مهم در معرفت‌شناسی وجود دارد که به نوعی به یکدیگر وابستگی دارند تعیین ملاک معرفت و قلمرو آن. می‌توان گفت ما دو گزینه داریم:

(۱) برای تعیین مصادیق معرفت (و در نتیجه، قلمرو آن) ما می‌باید ملاکی برای تمیز علم از غیر علم داشته باشیم.

(۲) برای تعیین ملاکی برای تمیز علم از غیر علم ما باید مصادیق آن را بشناسیم و براساس مصادیق ملاک جامعی ارائه دهیم.

می‌بینیم که میان این دو گزاره دور وجود دارد اما آیا هر دوی این گزینه‌ها درست‌اند؟ یکی از دلایل شکاکان بر عدم امکان معرفت این است که هر دوی این گزاره‌ها صحیح‌اند.

گروه دیگری معتقدند که (۱) درست است و (۲) غلط. به اینان ضابطه‌گرا (methodist) گفته می‌شود. بسیاری از فیلسوفان سنتی (چه عقل‌گرا و چه تجربه‌گرا) ضابطه‌گرا بوده‌اند مشکل اصلی ضابطه‌گرایان آن است که مشخص نمی‌سازد صحت یا عدم صحت ملاک معرفت را چگونه می‌توانیم دریابیم. به استدلال میچل دی مونتئی (Michel de Montaigne) - شکاک قرن شانزدهم - توجه کنید: «برای داوری میان / کذب و صحت / ظاهر امور، ما نیازمند به ضابطه‌ای متمایز ساز هستیم. برای اعتبار این ضابطه، دلیلی موجه ساز می‌خواهیم. اما برای ارزیابی اعتبار این دلیل، نیازمند به ضابطه خاص آن هستیم بدین گونه گرفتار دوریم»

در برابر ضابطه‌گرایان، مصداق‌گرایان یا جزء‌گرایان (Particularists) وجود دارند ادعای مصداق‌گرایان - مانند مور و رید - این است که مصادیق واقعی معرفت را می‌توان با استفاده از فهم متعارف - و با تکیه بر آن به دست آورد - رودریک چیزولم که از معرفت‌شناسان برجسته معاصر است از رویکرد مصداق‌گرایان پیروی می‌کند. او در مقاله‌ای که در این مجموعه آمده است، ضمن تبیین رویکرد مقبول خود، مشکل‌گشایی آن را در حوزه‌های گوناگون تأمل فلسفی بررسی کرده است. نظر چیزولم درباره مساله ملاک بازتاب بسیار وسیعی در آرای فیلسوفان معاصر داشته است. فی‌المثل، معرفت‌شناسی دینی پلنتینجا - که از آرای جاری و مهم فلسفه دین است - کاملاً مبتنی بر نظریات چیزولم است.

# جمالی بر

# شناسی